أعوذ باللَه من الشيطان الرجيم‌

بسم اللَه الرحمن الرحيم‌

وصلّى اللَه على سيّدنا و نبيّنا أبى القاسم محمّد

وعلى آله الطّيّبين الطّاهرين و اللعنة على أعدائهم أجمعين‌

 امام صادق علیه‌السّلام در خطاب به «عنوان» می‌فرمایند: «وَ إذا فَوَّضَ العَبدُ تَدبِیرَ نَفسِهِ عَلَی مُدَبِّرِهِ هَانَ عَلَیهِ مَصَآئِبُ الدُّنیا.»

 اگر نظر شریف رفقا و دوستان باشد در جلسه گذشته قرار شد راجع به دو مطلب صحبت شود:

 اوّل: اینكه حقیقت مصیبت چیست؟

 دوم: فلسفه و ضرورت آن چیست؟

 به‌طور كلّی اصلًا مصیبت برای چیست و در چه مقولاتی گفته می‌شود؟ و در مرتبه ثانی، چه علّتی پشت پرده و در ماوراء این مسئله وجود دارد و چرا خدای متعال برای بندگانش مصائبی را نازل می‌كند؟

 راجع به مطلب اوّل قدری صحبت شد و عرض شد: مصیبت عبارت است از امر غیرمتوقّع كه نفس تمایلی به تحقق یا عدم تحقق آن شئ ندارد البته مراتبی دارد گاهی اوقات ممكن است امر ناگواری در آخرین مرتبه از ناملایمت و ناگواری خودش، برای بنده و انسانی پیش بیاید و گاهی از اوقات نه! مسئله به آن شدّت نباشد برحسب ظروف مختلفه و شرایط مختلف این امر ناگوار در ارتباط با افراد مختلف صور مختلفی به خود می‌گیرد؛ ممكن است یك مسئله برای یك شخصی در یك مرتبه، ناگوار باشد و همان مسئله در مرتبه دیگری كاملًا گوارا باشد و در شرایط مختلف تفاوت پیدا می‌كند. به‌طور كلّی یك ناگواری مطلق یا گوارایی مطلق وجود ندارد. ظروف مختلف است، شرایط مختلف است. اگر دیوار منزلی خراب شود صاحب منزل آن را امر بسیار ناگواری می‌شمرد؛ چون باید بنّا بیاورد، كارگر بیاورد، مخارجی را صرف كند تا دوباره آن بنا را اصلاح كند. حالا اگر دیوار خراب شد و زیر آن گنجی پیدا شد، این ناگوار خیلی هم گوارا می‌شود! می‌گویند: ای كاش زودتر این خراب می‌شد و به این نعمت می‌رسیدیم.

 یا فرض كنید كه در یك مسئله ناگوار، شخصی ناراحتی پیدا می‌كند تصوّر می‌كنند مثلًا آپاندیس یا طحال او عیب پیدا كرده و همین كه او را تحت عمل قرار می‌دهند یك‌مرتبه متوجّه ناراحتی خیلی ناگواری در درون او می‌شوند، ممكن است یك ناراحتی بدخیمی در آنجا پیدا شود. این مورد اتّفاقاً خیلی زیاد است كه اگر این قضیه پیدا نمی‌شد قطعاً آن بیماری كار دستش می‌داد ولی در همان مراتب ابتدایی آن را قطعش می‌كنند و این شخص می‌تواند سال‌ها به عمر خود ادامه دهد. بعد می‌گویند: چه خوب شد! این قضیه مقدّمه‌ای شد برای اینكه این خطر از بین برود.

 ما از این نظایر بسیار داریم كه به‌طور كلّی مسائل و مصائبی كه برای انسان در طول زندگی پیش می‌آید كه در ارتباط با انسان و موقعیت او دارای چهره‌ها و ابعاد مختلفی هست و از آنجایی كه بشر دارای سلایق و

 افكار و كردار مختلفی هست طبعاً این مسئله گوارا و ناگوار بودن، خواهی نخواهی در زندگی روزمره افراد پیدا می‌شود. این یك مسئله ضروری است؛ یعنی ضرورت حیات و ضرورت زیست و ضرورت زندگی این مطلب را اقتضا می‌كند.

 تابه‌حال هیچ‌كس عنوان نكرده است كه در یك زندگی خوش، بدون هیچ‌گونه دردسر و بدون هیچ‌گونه مضیقه و مصیبتی حركت كرده. همه افراد دارای نوساناتی در زندگی خود هستند، حال چه افراد مؤمن یا غیرمؤمن؛ یعنی جبر زندگی و زیست در این محیط و محیط اجتماعی با توجّه به شرایطی كه در جوانب انسان وجود دارد و او را در خود گرفته طبعاً اقتضای یك همچنین مطلبی را خواهد كرد.

 مسئله ناگوار بودن، مطلبی است كه از او گریز و گزیری نیست، برای همه است و در این مسئله بین مؤمن و غیرمؤمن فرقی نمی‌كند. زندگی همین است، چه انسان در شرك بسر ببرد برای او خواهد آمد یا در ایمان بسر ببرد برای او خواهد آمد. یكی از بزرگترین اشتباهاتی كه خیلی از افراد ممكن است به این اشتباه دچار شده باشند چون مدّتی گذشته و ما هم دچار فراموشی شدیم نمی‌دانم در جلسه گذشته چه گفتیم! حالا اگر بعضی از مطالب تكراری است رفقا عفو كنند نمی‌دانم این مطلب را گفتم یا نه من احساس می‌كنم خیلی‌ها نسبت به این مسئله هنوز آن تأمّل و تحقیق و تصحیح كافی برایشان پیدا نشده این است كه تصوّر می‌كنند تهیؤ و حركت و آمادگی و سیر در راه خداوند باید موجب از بین رفتن مصائب این‌چنینی و از بین رفتن ناگواری‌های این‌چنینی باشد، درحالتی‌كه این یك خطای محض و یك غلط محض است. حال ما مانند بعضی‌ها نمی‌گوییم كه شاید این قضیه خود موجب زیادی این مسائل بشود، نه، حالا فعلًا این مقدار را به رفقا تخفیف می‌دهیم ولی در آتیه به این مسائل می‌پردازیم. چرا! در این زمینه بعضی مطالب و مسائلی هست كه حالا كم‌كم خدمت رفقا عرض می‌كنیم، یك وقتی شوكه پیدا نشود بگویند ای داد بیداد دیگر چه كاری كردیم! به قول یكی از رفقا می‌گفت: آقا! حالا كه تا اینجا آمدیم می‌شود استعفاء بدهیم! ولی نه، حالا به همین نحو عادی و به همین كیفیت ...

 راه الهی عبارتست از: حركت از مجاز به سمت حقیقت، و از نفس به سمت توحید، و از اعتبارات به سمت واقعیات، و از هوی به سمت نور و روشنایی و بصیرت، و از جهل به سمت علم، و از تعلّقات به سمت قطع تعلّقات و تمركز و تركّز در نقطه واحد كه عبارت است از همان وجهه الهی و مقصد و مقصود قرار دادن حریم پروردگار و فنای در آن مقام امن و امان و كبریائیت او، این عبارت است از سیر و سلوك. به عبارت دیگر مسئله سیر، حركتی است همگام و همراه با زندگی برای قطع تعلّقات و ورود در آن مقام، و كنار گذاشتن اعتبارات و رسیدن به حقیقت، این را می‌گویند سیر و سلوك.

 و از آنجایی‌كه انسان در همین اجتماع زندگی می‌كند و با همین مردم بسر می‌برد قطعاً چه از نقطه نظر اجتماعی و چه از نقطه نظر فردی، بالاخره انسان در تحت تأثیر علل و عوامل طبیعی و جریانات اجتماعی‌

 دارای تأثیرات و تأثّراتی است و همان علل و عوامل بر وجود انسان و بر افكار انسان مؤثّر هستند. همین كیفیتی كه در زندگی عادی در نوسانات برای افراد پیدا می‌شود به همین وضع برای سلّاك پیدا می‌شود، برای سالك هم همین وضع است. او هم گاهی اوقات دارای مرض می‌شود، گاهی اوقات دارای سلامت می‌شود، گاهی اوقات دارای ضیق می‌شود، گاهی اوقات دارای گشایش و فراخی می‌شود، گاهی اوقات مسائل و جوانب و فشارهای روحی بر او وارد می‌شود، گاهی اوقات رفع آنها می‌شود. علی‌كل‌حال این مسئله به همین كیفیت هست.

 مرحوم آقای انصاری رضوان اللَه علیه داری ناراحتی قلبی بودند و مرحوم آقا هم خیلی برای این قضیه تلاش می‌كردند[[1]](#footnote-1) و برای ایشان از طهران چند مرتبه پزشكان متخصص قلبی بردند. ایشان از ناراحتی قلبی خیلی رنج می‌بردند و از آن‌طرف از نقطه نظر اقتصادی و مادّی هم البته زمانی دارای تضییقات و فشارهایی بودند. مرحوم آقا مسئله عجیبی فرمودند می‌فرمودند كسی از این قضیه اطّلاع نداشت كه یك روز در منزل ایشان بودم دیدم كه یك فردی در زد، رفتم در را بازكردم و دیدم شخصی آمده و می‌گوید: اینجا منزل آقای انصاری است؟ گفتم: بله. آمد تو و داخل منزل شد و من دیگر متوجّه نشدم، ولی دیدم دارند با ایشان صحبت می‌كنند.

 این مطالبی كه خدمتتان عرض می‌كنم برای این مسئله است كه ما یك قدری بهتر و با تأمّل بیشتری نسبت به مسائل بپردازیم و همه مسائل و جریانات مختلف را در راستای نزول تقدیر و مشیت الهی بدانیم و یك وقتی قضایا ما را فریب ندهد و گول نزند و در بعضی از موقعیت‌هایی كه قرار گرفتیم مطلب را فراموش نكنیم، یك همچنین مطالبی هم برای آنها اتّفاق افتاده است!

 ایشان می‌گفتند: من دیدم از داخل منزل سروصدا می‌آید و صحبت است و ظاهراً یك بگو (و) مگو و بحثی هست. دیدم آن شخص صدایش را یك قدری بالاتر برد، متوجّه شدم كه این آقا سمسار است و مرحوم آقای انصاری دارند فرش‌های منزل خودشان را می‌فروشند. این سمسار می‌خواهد قیمت را پایین قرار بدهد و به ثمن بخسی مسئله را تمام كند و ایشان مثلًا می‌گویند نه، این قیمتش بالاتر از این است و جایز هم نیست و درست هم نیست ایشان مرحوم آقا می‌گفتند من خیلی متأثّر شدم درحالی‌كه بسیاری از افراد در آن‌موقع تصوّرشان بر این بود كه ایشان از طرق غیرعادی امرار معاش می‌كنند با یك تعبیراتی كه تعبیرات زننده است كه من حالا نمی‌گویم به این كیفیت یعنی از قوای باطنی خودشان دخل و تصرّفاتی دارند! و افراد هم از این‌طرف و آن‌طرف می‌آمدند از شیراز و نجف و طهران و اصفهان، سه چهار روز در منزل ایشان می‌ماندند و به‌طور كلّی منزل ایشان دائماً محل رفت‌وآمد برای دوستان بود. می‌گفتند: اینها خبر ندارند كه ایشان برای تهیه‌

 همین مایحتاج اینها دارد فرش منزلش را می‌فروشد ولی بنده اطّلاع داشتم.

 ایشان می‌گفتند كه شبی آمدیم در مسجد جامع همدان كه مرحوم آقای انصاری نماز می‌خواندند. تابستان بود و گرم بود ظاهراً روی پشت‌بام مسجد نماز می‌خواندند. یك مرتبه در من این فكر پیدا شد كه الآن می‌روم طهران و از دوستانی كه هستند یك مبلغ جمع بكنیم و نگذاریم كه كار به اینجا برسد. همین‌كه نماز تمام شد ایشان رویشان را به من كردند: آسید محمدحسین مبادا از این كارها بكنی‌ها! راهمان را هم بستند. مسئله این وضعی بوده و این برای همه است.

 برای ایشان مرحوم آقا یك قدری مسئله مشكل بود. در اواخر دچار ناراحتی و بیماری‌هایی شده بودند و بستری بودند. رفقا برای بهبودی و ادامه حیات ایشان هی نذر می‌كردند و گوسفند می‌كشتند. یك روز ایشان رو كردند به همه رفقا و دوستانشان و فرمودند: چیه، هی شما نذر می‌كنید؟ بالاخره كه ما باید برویم دیگر. مگر این دنیا غیر از این دردسر برای ما چه دارد كه شما هی می‌خواهید ما را در این دنیا گیر بدهید و نگه دارید. این دنیا همه‌اش مرض است و گرفتاری و تنگی است. ایشان هم مشكلاتی داشتند؛ حالا این مسائل یك‌طرف، مشكلاتی داشتند كه لایقال قابل گفتن نیست! آن دیگر یك جریانی دارد برای خودش غیر از مسائل اقتصادی! ایشان می‌فرمودند: غیر از این دردسرها چه حاصلی برای ما دارد؟! بله، غیر از انس و الفت با این رفقا و دوستان دیگر هیچ موجبی برای بودن در این دنیا من نمی‌بینم. قلبمان كه درد می‌كند اواخر عمر سكته مغزی هم كردند اوضاعمان هم كه این‌طور است، مسائل دیگری هم كه بوده آنها را هم كه دارید می‌بینید! دیگر برای چه آدم در این دنیا بماند. اقلًا برود آن‌طرف و ...

 اینها مطالبی هست؛ یعنی علی‌كل‌حال مسئله این‌طور نیست كه تصوّر بشود حالا شخصی كه می‌خواهد در این راه قدم بردارد ... نه، بلكه آن جریان تقدیر الهی و مشیت الهی برای گذران یك عبد كار خود را خواهد كرد، چه بخواهیم چه نخواهیم. چه مشرك باشیم چه مؤمن باشیم، چه سالك باشیم یا غیر سالك این جریان طی خواهد شد. گرچه در آیه قرآن راجع به مشركین هست كه ما به اینها مهلت می‌دهیم كه گناه كنند البته این بحث را بعداً در فلسفه مصیبت عرض خواهم كرد امّا به‌طور كلّی این قضیه برای همه افراد هست و در پرونده افراد نسبت به نوساناتی كه برای اشخاص پیدا می‌شود خدای متعال برای هركس تقدیر خاص خود را كرده است. این یك مسئله‌ای است و باید انسان با آن تقدیر و مشیت الهی حركت كند.

 نوسانات در زندگی، چه نسبت به مسائل روحی و چه نسبت به مسائل مادّی و چه نسبت به مسائل رحمی و به‌طور كلّی مسائل شأنی و شؤونی برای همه افراد هست و چه‌بسا اینكه برای بعضی‌ها همان‌طور كه بعداً وعده را دادیم اشاره‌ای می‌شود به اجمال من یك مطلب را عرض كنم.

 خدا رحمت كند پدربزرگ ما مرحوم حاج آقا معین، ایشان برای ما نقل می‌كردند كه ما یك روز پیش مرحوم آقای انصاری بودیم و راجع به اینكه: بالاخره آقا این مشكلاتی پیش آمده، دعا بفرمایید كه این‌

 مشكلات حلّ بشود، این مسائل كنار برود. مرحوم آقای انصاری می‌فرمودند: یعنی شما به این مقدار هم راضی نیستید كه تحمّل این مطالب را بكنید به این مقدار، به این مقدار! بعد قضیه‌ای از خودشان نقل كردند كه آقای حاج آقا معین یك قضیه برای من اتّفاق افتاده برای شما می‌گویم حاج آقا معین می‌گویند ایشان وقتی آن قضیه را برای من تعریف كردند سرم را انداختم پایین دیگر صدایم در نیامد گفتند: آقای حاج آقا معین اگر شما بودی تحمّل این مسئله را می‌كردی؟ گفتم: نه من نمی‌كردم.

 مطلب و راه همین است؛ راه عبارت از قطع تعلّقات است، راه عبارت از قطع علائق است. راه عبارت از ترك حیثیات و شؤونی است كه انسان را به دنیا متمایل می‌كند و جنبه ابتعاد و دوری انسان را نسبت به پروردگار تقویت می‌كند مسئله همین است. ما در این دنیا با چه مسائلی ارتباط داریم؟ با حیثیات خودمان، با شؤون خودمان، با بیا بروهای خودمان، با ارتباطات خودمان با اینها ارتباط داریم. حالا اگر بخواهد این ارتباطات قطع بشود و شكل دیگری به خود بگیرد یا بعضی از مسائلی پیدا بشود این طبعاً برای انسان ناگوار خواهد شد.

 إن‌شاءاللَه اگر خداوند توفیق بدهد برای رفقا و دوستان این مطلب را روشن خواهیم كرد كه اگر این قضیه برای انسان روشن شود خود انسان نسبت به پذیرش این مطالب استقبال خواهد كرد، اصلًا به‌دنبال می‌گردد اگر یك یا چند روز نباشد به‌دنبال می‌گردد. اینها مسائلی است كه خدای متعال این مطالب را برای افراد بر طبق ظروف و استعدادشان خواهند فرستاد.

 مرحوم آقای حدّاد می‌فرمودند كه اینها می‌آیند سراغ ما عبارت ایشان این بود به‌جای اینكه ما كاری انجام بدهیم كه آن جنبه‌های تعلّقی اینها كم بشود، اینها می‌آیند می‌خواهند آن تعلّقات را ابقاء كنند و نگه دارند! می‌گویند: آقا دعا بفرمایید فلان قضیه درست انجام بشود! یا مثلًا دعا كنید كه یك داماد خوبی برای ما پیدا بشود دامادی كه باعث اذیت ما نباشد! آقا دعا بفرمایید فلان جای زندگی ما كه لنگ است آنجا درست بشود! آقا از طرف دولت آمدند مالیات بگیرند، یك دعایی بخوانیم كاری بكنیم كه اینها مسئله را مثلًا نسیاً منسیا فراموش كنند! آقا فلان‌جا این‌طور است، آقا فلان‌جا این‌طور است!

 ایشان می‌فرمودند كه كسی نیامده در اینجا بگوید كه آقا یك كاری بكنید این تعلّقات قطع بشود، این تعلّقات بریده بشود و این اعتباریات جایش را عوض كند! با صحبت هم كه نخواهد شد؛ یعنی بنده اگر الآن هزار ساعت برای شما صحبت كنم ممكن است این مسئله تا حدودی مورد توجّه قرار بگیرد. تا برای خود انسان پیش نیاید و انسان در جهات مختلف از ابتلائات قرار نگیرد آنچه را كه باید ادراك كند ادراك نخواهد كرد.

كی بود دانستن سركنگبین‌ \*\*\* دفع صفرا ای نگار مهجبین‌

 دانستن فایده ندارد؛ بارها این مطلب را عرض كردم كه آنچه را كه خود حقیر در زمان مرحوم آقا بر سر

 او، مباحثاتی ما با ایشان داشتیم و تا آخر عمر هم باز این مباحثات ما ادامه داشت و هر از چند گاهی خود ایشان شروع می‌كردند و این مسئله را مطرح می‌كردند و ما می‌دیدیم فایده‌ای ندارد. تا آقا شروع می‌كردند می‌گفتیم: آقا نتیجه همانی است كه در جلسه قبل است! ایشان می‌خندیدند و باز هم ادامه می‌دادیم، بعضی از مباحث توحیدی دو ساعت هم طول می‌كشید. فایده‌ای نداشت؛ یعنی نه اینكه فایده نداشت این اشتباه است، این اشتباه از من است قطعاً فایده داشت. حالا ما آن‌موقع احساس می‌كردیم كه مطلب باز به همان نتیجه بحث قبلی منتهی می‌شود.

 به عقیده حقیر، این مطلب بدون درگذشت ایشان و بدون از دنیا رفتن ایشان و مطالبی كه بعد پیش آمد، شاید برای بنده تابه‌حال روشن نمی‌شد! یعنی این مسئله و این مسائل با صحبت و حرف نمی‌شود و این مطلبی است؛ یعنی اینها همه بركاتی است كه انسان در یك ظواهر ناگوار، آن بركات را می‌تواند به‌دست بیاورد كه چطور ممكن است یك قضیه‌ای ظاهری نامناسب و مصیبت‌بار داشته باشد ولی آن خیری كه در درون اوست به اندازه‌ای بزرگ است كه انسان آمادگی دارد صدها برابر او را تحمّل كند! آمادگی دارد ها! اگر بداند كه در پس این چه مطلبی هست، آن‌وقت قضیه، قضیه خراب شدن آن دیوار و پیداشدن گنج خواهد شد امّا آن گنج را خدا نشان نمی‌دهد، نشان نمی‌دهد آدم را به این جلزو ولز هی می‌اندازد، هی بالا، هی پایین، هی بالا می‌پرد آقا فلان شد، آقا این‌طور شد! بابا این زیرش خوب است خیری زیرش است. نه آقا ما چیزی نمی‌فهمیم، نه آقا چیزی ادراك نمی‌كنیم، نه آقا بالاخره هیچی. همین‌كه دارد این را می‌گوید حكایت از او می‌كند، حكایت از آن گنج می‌كند، حكایت از آن حالتی می‌كند كه دارد تغییر پیدا می‌شود، این حالت دگردیسی دارد در درون او پیدا می‌شود منتها این مطلب الآن به این صورت و به این ظهور دارد جلوه می‌كند. این مطلب، مطلب مهمّی است.

 بنابراین مسئله مصیبت عبارت است از آن مسئله ناگواری كه برای انسان در یك موقعیت، یا به‌وجود می‌آید كه ممكن است همین قضیه در موقعیت دیگر یا برای افراد دیگر این‌طور نباشد. شخصی از دنیا می‌رود یك عدّه خوشحال می‌شوند، یك عدّه متألّم و ناراحت می‌شوند و گریه می‌كنند و عزا می‌گیرند. قضیه‌ای اتّفاق می‌افتد، حریقی اتّفاق می‌افتد یك عدّه خوشحال می‌شوند یك عدّه ناراحت می‌شوند، آن كسانی كه متضرّر می‌شوند ناراحت می‌شوند آن كسانی كه فرض كنید بعداً به یك منافعی می‌رسند خوشحال می‌شوند یا زلزله‌ای كه پیدا می‌شود. تمام مسائل به عنوان یك مصیبت مطلق نمی‌تواند وجود داشته باشد؛ چون نظام یك نظام اجتماعی است یك نظام هماهنگ است.

 نمی‌دانم این را خدمت رفقا عرض كردم یا نه یك وقتی در مشهد یكی از بستگان ما به رحمت خدا رفته بود ما وقتی كه رفتیم در آن قبرستان، خودم وارد آن مغسل شدم چون از من خواستند در آنجا حضور داشته باشم و نظارت كنم. اتّفاقاً جنازه‌های بسیاری هم آورده بودند و خیلی هم شلوغ بود. افرادی كه متصدّی شستن بودند سرشان خیلی گرم بود و به‌اصطلاح بازارشان گرفته بود. من كنار و گوشه ایستادم و حرفشان را

 می‌شنیدم آنها متوجّه نبودند. من دیدم بنده خدایی كه داشتند جنازه را غسل می‌دادند با یك شعف عجیبی، خیلی شنگول می‌گوید: ده بجنب دیگر امروز كار سكّه است بجنب! چرا نمی‌جنبی؟ حالا یك عدّه دارند شیون می‌كنند و تو سرشان می‌زنند كه پدرشان از دنیا رفته، برادرشان از دنیا رفته، شوهرشان از دنیا رفته، این دارد به او می‌گوید: كار سكّه است بجنب، بجنب از دست نده!

 دنیا همین است؛ این مصیبت برای این مصیبت است ولی برای او جشن است، برای او شادی است. در همه همین است یعنی همه‌مان همینیم! هر كسی مطابق با وضعیتی كه دارد تا وقتی كه نظر، نظر كثرتی باشد همین است. نظر، نظر كثرتی، دقّت كنید! تا وقتی كه نظر به مادّه باشد و به علل و اسباب مادّی باشد برای یكی ألم و ناراحتی و ناگواری و همین قضیه برای یكی موجب شادمانی و فرح و انبساط خاطر خواهد بود، این دیگر یك مسئله روشنی است. حالا بخواهیم مثال بزنیم رفقا همه می‌دانند مطلب از چه قرار است و دیگر نیازی به توضیح بیشتر در این زمینه نیست. از منِ گوینده گرفته تا تمام افراد و رفقای شنونده و سایر افراد همه ما این مسائل را درك كردیم و درك می‌كنیم و لمس می‌كنیم.

 این مسئله به جنبه كلّی قضیه در ارتباط با نظر به كثرت و نظر به دنیاست این می‌شود مصیبت. پس بنابراین مصیبت مسئله‌ای است كه در نظام اجتماعی و حیات انسان گریزی از آن نیست، چه مشرك باشد چه مؤمن باشد، چه سالك باشد و یا غیر سالك باشد. این یك مطلبی است.

 امّا اینكه چرا خدای متعال برای انسان این مصیبت را می‌آورد؟ فلسفه این مطلب چیست؟ نمی‌خواهم عرض كنم كه برای چیست آن هدفی كه به‌دنبال این مطلب است آن هدف چیست؟ و چه چیزی باعث می‌شود كه انسان آن هدف را فراموش كند و آن مقصد را از یاد ببرد؟ چون ممكن است انسان مسائل را فراموش كند، بر اساس دیدگاهی كه دارد مسائل را بر آن اساس ارزیابی كند، چیزی را كه مصیبت نیست مصیبت بپندارد و چیزی را كه مصیبت هست مصیبتِ او را فراموش كند.

 مرحوم شهید اوّل از بزرگان از فقهاء است و مردی است كه از علماء بسیار راستین و مورد توجّه همه علماء بوده، هم شهید اوّل و هم شهید ثانی. البته شهید اوّل در مسائل علمی و فقهی از شهید ثانی قوی‌تر بوده ولی شهید ثانی نسبت به مسائل عرفانی دارای مقاماتی بوده و این از عباراتشان پیداست و هردو هم شهید شدند؛ در زمان حكومت عثمانی و سلاطین عثمانی همین خدانشناس‌های قضات متعصّب اهل تسنن به جرم تشیع هر دوی اینها را شهید كردند.

 راجع به شهید اوّل داریم آن شخصی كه واسطه بوده، مرحوم شهید را به قتل می‌رساند با اینكه گفته بودند كه او را بیاورید، ولی آن قضات شام شخص واسطه را تطمیع كرده بودند و به پول خریده بودند و می‌ترسیدند كه اگر مرحوم شهید اوّل به دربار برسد تغییر و تحوّلاتی ایجاد كند و سلطان عثمانی او را اعدام نكند، به‌خاطر این مسئله شخص واسطه را تطمیع كردند و گفتند كه در بین راه او را به قتل برسان و سر او را برای سلطان عثمانی ببر و این نانجیب هم قبل از اینكه به استانبول كه مقرّ سلاطین عثمانی بود برسند در كنار

 دریا همین كار را انجام داده بود و مرحوم شهید اوّل را به شهادت می‌رساند. اهالی آن قریه همه می‌بینند كه نیمه‌های شب از كنار دریا یك نوری به آسمان تلألو می‌كند، می‌آیند در آنجا نگاه می‌كنند می‌بینند یك بدنی در اینجا افتاده و از این مسئله مطّلع می‌شوند و در همان‌جا بدن مرحوم شهید اوّل را به خاك می‌سپارند و الآن محلّ زیارتگاه است، شهید اوّل یك همچنین مردی بوده. البته وقتی كه این شخص واسطه می‌رود، سلطان عثمانی می‌گوید من سر او را كه نخواستم خود او را خواستم و واسطه را اعدام می‌كند و به قتل می‌رساند و این هم سزای خیانتی بود كه انجام شد.

 من این مطلب را بارها از مرحوم آقا شنیدم خودم جایی ندیدم از ایشان نقل می‌كنم كه ایشان می‌فرمودند: مرحوم شهید اوّل شب‌ها كه بلند می‌شد برای نمازشب خیلی مناجات و حال بسیار خوبی داشت و بیداری مرحوم شهید اوّل ساعت‌ها طول می‌كشید. یك شب خوابش می‌برد و در خواب می‌بیند كه خدا به او حورالعینی داده و بساطی است و بهشتی است و قصر و یك حورالعینی آمده و در كنار او نشسته و قشنگ مشغول صحبت حورالعین هم كه بله! دیگر خیلی مسائل، شمّه‌اش را برای رفقا عرض كردیم و شاید خودشان هم بهتر از ما بدانند! این قضیه باعث می‌شود كه او را خواب بگیرد و نمازشب آن شب فوت بشود، وقتی كه بلند می‌شود می‌بیند اذان صبح است و طلوع فجر است.

 عبارت مرحوم آقا این بود: آن‌قدر این قضیه بر او ناگوار آمد كه همان‌جا حال او تغییر كرده و مشغول گریه شده و به خدا شكایت كرده كه من چه كردم كه در یك همچنین شبی باید فیض نمازشب را تو از من بگیری به مصاحبت با حورالعین؟! و مصیبت نامه‌ای دارد:

عَظُمَت مُصیبَة عَبدِكَ المسكین‌ \*\*\* فی نَومِهِ عن مَهرِ حوُرُالعین‌

 چقدر این مصیبت بنده مسكین تو عظیم است كه تو او را در خواب و مصاحبت با حورالعین، بر قرب و انس با خودت ترجیح دادی و عوض كردی و آن انس با تو را از او گرفتی.

الاولیاءُ تمتّعوا بِكَ فی الدُّجی‌ \*\*\* بتهجّد وتَخَشُّعٍ و هَنینِ‌

فَطرَدتَنی عن قَرع بابِكَ دوُنَهُم‌ \*\*\* أَتَری لِعَظمِ جَرائِمی سَبَقُونی؟[[2]](#footnote-2)

 تو مرا از كوبیدن باب تو و در خودت محروم كردی.

 واقعاً عجیب است! ببینید، دیدگاه یك شخص عارف و یك شخصی كه ناسك است و می‌خواهد به خدا

 تقرّب پیدا كند مصیبت را در چه می‌بیند! مصیبت را در چه می‌بیند! حالا اگر ما همچنین خوابی دیده باشیم تا سه سال دیگر هم فراموش نمی‌كنیم‌ها! دائماً باز به‌دنبال بقیه‌اش می‌گردیم! ولی او بلند می‌شود و مصیبت نامه می‌نویسد و إنشا می‌كند:

 فَطرَدتَنی عن قَرع بابِكَ دوُنَهُم؛ تو مرا از زدن باب خودت محروم كردی و آنها را راه دادی. أَتَری لِعَظمِ جَرائِمی سَبَقُونی؟ آیا این‌طور بوده كه به‌خاطر جرائمی كه من مرتكب شدم همان‌ها آمدند و از من سبقت گرفتند؟

 این مسئله مصیبت مسئله‌ای است كه در دیدگاه‌ها متفاوت است. حالا چرا این مسئله پیش می‌آید؟ نظام عالم، نظامی است كه بر اساس یك جریانی كه خدای متعال تقدیر كرده است این نظام پیش می‌رود. خواهی نخواهی این دگرگونی‌ها در این نظام وجود دارد، این مسئله است. اگر انسان متوجّه این قضیه باشد مسائلی كه برای او پیش می‌آید آن مسائل را در تصحیح افكار و در تصحیح عمل خود بكار می‌گیرد، اگر متوجّه نباشد به راه دیگری می‌رود.

 مسائل و مصائبی كه برای انسان هست اینها در راستای تكاملی انسان قرار دارد؛ یعنی، چه برای مشرك و چه برای مؤمن از آنجایی‌كه هدف خلقت ازانسان تكامل اوست، تقدیر پروردگار و مشیت پروردگار بر این است كه این قضایا و مسائل را در راستای قطع تعلّقات و قطع علائق برای او پیش بیاورد. برای چه كسی؟ برای كسانی كه بتوانند استفاده كنند، حتّی برای مشرك، حتّی مشركین و حتّی مخالفین در طول زندگی خود به مواردی از تنبّهات و از تذكّرات و ناگواری‌هایی كه این ناگواری‌ها بتواند آنها را به راه بیاورد و بتواند موضع آنها را تغییر دهد این مطالب برای آنها هست.

 در آیه شریفه قرآن داریم: يَعْلَمُونَ ظاهِراً مِنَ الْحَياةِ الدُّنْيا وَ هُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غافِلُونَ‌ الروم، ٧ این مردم عادی فقط ظاهر حیات دنیا را می‌دانند، فقط علل و ارتباطات عادی و ظاهری را می‌دانند ولی از آخرت و آنچه كه در پس این پرده است غفلت دارند. یعنی از پشت پرده آنچه كه می‌گذرد، آنچه كه این قضیه برای تحقّق آن مسئله است از او غفلت می‌كنند اگر بدانند غفلت نمی‌كنند.

 یك وقت یكی از بستگان ما فردی بود كه در دنیا كارهای او صحیح نبود كارهای خلاف انجام می‌داد و عدّه بسیاری مشمول كارهای خلاف او و متألم از اعمال زشت و قبیح او بودند، شاید كمتر كسی بود كه اسم او را به نیكی ببرد و كمتر شخصی بود كه از او به خوبی و خوشی یاد كند این فرد در یك قضیه‌ای فوت می‌كند و به رحمت خدا می‌رود. من یادم هست وقتی كه مرحوم آقا داشتند به مادر او تسلیت می‌گفتند بنده هم در آن اتاق بودم به او این مطلب را گفتند: فلانی آیا شما به عنوان مادر رضایت می‌دهید كه اگر فرزند شما باقی بود هی بر گناهان او افزوده می‌شد و هی بار او سنگین‌تر می‌شد؟ این اگر بود همین بود، خوب الآن خدا به او لطف كرده و از این دنیا رفته و دیگر بار او كمتر است. یعنی مسئله جدّی است.

 حالا إن‌شاءاللَه خدا به شما صبر بدهد و إن‌شاءاللَه بر درجات او اضافه كند، از این حرفها نیست! شخص‌

 گناهكار است و اگر بماند بارش سنگین‌تر می‌شود، خدا او را برد تا اینكه بارش كمتر بشود، این خودش هم یك تسلیت است، این خودش هم یك تعزیت است، این واقعیت است. وَ هُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غافِلُونَ‌ الروم، ٧ آن مادری كه الآن دارد دل می‌سوزاند و بر فراق این گریه می‌كند این از آخرت غافل است، این نمی‌داند كه هر روزی كه بر زندگی این فرزند بگذرد آخرت او هی دارد خراب می‌شود، بار آن‌طرف او دارد هی سنگین‌تر می‌شود.

 اینجاست كه دیدگاه‌ها كم‌كم تغییر می‌كند. از اینجا ما می‌خواهیم به آن نكته دوّم بپردازیم كه فلسفه و علّت مصائبی كه پروردگار به‌وجود می‌آورد چیست؟ چرا باید در این دنیا مصیبت باشد؟ چرا باید در این دنیا تنگناهایی وجود داشته باشد؟ چرا باید در این دنیا مرگ‌ومیرهایی باشد؟ چرا باید در این دنیا وجود امراض و ناراحتی‌های روانی و فشارهای جانبی باشد؟ اینها برای چیست؟

 حالا ما به مطالب دیگر كاری نداریم فعلًا در همین محدوده خودمان داریم صحبت می‌كنیم؛ این انسانی كه دارد در راه خدا حركت می‌كند این حركت راه خدا یعنی چه؟ این عبور یعنی چه؟ این قطع علائق یعنی چه؟ چه اثراتی بر این حركت مترتب است؟ چه تأثیراتی برای انسان ایجاد می‌كند كه برای دیگران ایجاد نمی‌كند؟ در چه وضعیتی انسان قرار می‌گیرد كه افراد دیگر از این وضعیت محروم هستند؟ صحبت ما فعلًا در اینجاست.

 شكّی نیست بر اینكه حركت به‌سوی خدا عبارت است از عبور نفس و نفسانیات و اهواء و قطع تعلّقات نسبت به مسائل و جوانبی كه موجب صارفیت و مانعیت از حركت انسان است. هرچه كه نظر انسان را از خدا معطوف كند به غیر او. انسان در طول زندگی خودش اعتماد می‌كند بر برادران خودش، الحمدلله ما برادرانی داریم! اینها هستند ما با اینها زندگی می‌كنیم، اینها پشت و پناه ما هستند ما باهم هستیم! این از یك نقطه نظر مسئله خوبی است، یك مسئله مهمی است، باید برادر با برادر متّحد باشد، باید برادر با برادر خودش انس و الفت رحمیت را در راستای ایمان حفظ كند. باید برادر با برادر كه هر دو از یك نسبند و هر دو از یك ریشه هستند این مطلب را حفظ كنند.

 امّا صحبت در این است یك مؤمن وقتی كه دارد به‌سوی خدا حركت می‌كند در كنار این مسئله رحمیت، اتّحاد، الفت، انس، همبستگی كه مورد دستور است و شارع مقدّس همه ما را بر این مسئله تحریك و تشویق و تحریض كرده است باید آن هدف اصلی را مدّ نظر داشته باشد مبادا آن قضیه را فراموش كند. آن هدف اصلی حركت به‌سوی اوست؛ آن حركت اصلی عبارت است از اینكه انسان زندگی و عمر و حركات خود را برای رسیدن به آن هدف قرار بدهد. فرض كنید یك راننده‌ای كه با سرعت زیاد در یك جاده حركت می‌كند و باید همه حواس و فكر او متوجّه شرایطی كه در آن قرار گرفته باشد بعد شخصی از پشت با او صحبت می‌كند و یك چیزی تعارف می‌كند. این به‌جای اینكه رانندگی‌اش را بكند سرش را پشت می‌كند كه‌

 مثلًا چایی یا شیرینی یا آن میوه را بگیرد یك‌مرتبه به این‌طرف به آن‌طرف می‌زند. راننده‌ای كه باید تمام هدفش متوجّه مقابل باشد و شرایط را در نظر گرفته باشد نباید سرش را بگرداند و از پشت سرش چای یا میوه یا شیرینی بگیرد. باید چهره‌اش را مستقیماً مقابل قرار بدهد، حالا دستش را حركت بدهد نه اینكه دیگر سرش را هم برگرداند و همراه با سر آن ماشین را هم برگرداند. این دیگر چه می‌شود؟ آن هدف اصلی در اینجا فانی شده. یك میوه یا شیرینی یا چایی موجب شده است كه آن هدف اصلی در اینجا برای یك مدّت كوتاه قطع بشود و همان مدّت كوتاه مسئله را تمام می‌كند.

 حركت تكاملی انسان مانند این راننده می‌ماند كه انسان در راستای زندگی خودش به‌دنبال چه می‌گردد؟ برای چه حركت می‌كند؟ چه مقصدی را دنبال می‌كند؟ مسائل دیگر مسائل جنبی است، رعایت مسائل جنبی باید در راستای توجّه او به آن هدف قرار بگیرد. حالا اگر توجّه به برادر، توجّه به خواهر و توجّه به اینها آمد آن حركت را یك قدری كمرنگ كرد، آن توجّه را كمرنگ كرد، این می‌شود عایق، این می‌شود مانع، این می‌شود صارف. یك مرتبه خدای متعال یك قضیه پیش می‌آورد بین اینها قطع پیدا می‌شود عجب! كَأن لَم یكُن شَیئًا مَذكورًا، كَأنَّ از مادری متولّد نشدند! آن‌چنان فاصله می‌افتد گویا اصلًا در دو نقطه مقابل و هیچ‌گونه ارتباطی باهم ندارند تازه به خود می‌آیند هان! این همان برادری بود كه ما به او اعتماد داشتیم، این همان افرادی بودند كه ما به آنها توجّه داشتیم حالا چی شد؟ تمام شد.

 این مسئله نسبت به شریك پیش می‌آید، این مسئله نسبت به قوم‌وخویش پیش می‌آید، این مسئله نسبت به افراد پیش می‌آید، نسبت به معتمدین انسان پیش می‌آید، نسبت به اموری كه انسان به آنها وثوق دارد پیش می‌آید. اینها می‌شود مصیبت، قطع علاقه یك مصیبت است. فرض كنید یك شخصی كه انسان با او چهل سال زندگی كرده باهم ارتباط دارند، باهم سلام‌وعلیك دارند، باهم ارتباطات خانوادگی دارند، باهم انس دارند علاقه دارند، یك‌مرتبه قضیه‌ای پیش می‌آید كه انگارنه‌انگار، انگارنه‌انگار اصلا وجود خارجی داشته، انتسابی بوده، رحمیتی بوده. چی می‌شود؟ این یك مصیبتی است، مصیبت كمی هم نیست.

 امّا این برای فردی كه در راه است می‌شود یك بركت، می‌شود یك خیر، تكانش می‌دهد. به خود بیاد، این فردا برای كس دیگر هم اتّفاق می‌افتد. از برادر می‌گذری بسیار خوب! فرض كنید حالا می‌آییم شریك زندگی، اوّل می‌آیند سلام‌علیكم و با دسته‌گل و شیرینی و شربت و به به، به خوبی و خوشی تمام می‌شود. یك یا دو ماه كه می‌گذرد، نه دیگر ما باهم آمدیم، باهم پیر می‌شویم باهم تو یك قبر می‌رویم، باهم حشر پیدا می‌كنیم! از این عبارات، از این لطائف، از این مسائل خوب و خوش. إن‌شاءاللَه كه همیشه همین‌طور باشد افراد دیگر را می‌گوییم یك خرده كه می‌گذرد بالاخره زندگی است بالا دارد، پایین دارد، نوسان دارد، مسئله دارد، خواست هست، سلیقه هست، بعد كم‌كم كم‌كم آن عبارت‌ها، آن تعبیرها، آن ظرافت‌ها، آن محبّت‌ها كم‌كم كم‌كم جای خود را عوض می‌كند. عبارت‌ها یك‌قدری سنگین‌تر یك‌قدری با ادبیات بهتر و بعد كم‌كم به صورت دیپلماسی و مسائل سیاسی و بعد هم كم‌كم خودمانی دیگر إن‌شاءاللَه به خودمانی قضیه نرسد دیگر

 آنچه كه در دل است مطرح می‌شود و بعد انسان می‌بیند عجب! چی بود؟ ما چه نیتی داشتیم؟ چه خیال می‌كردیم؟ چه در ذهن داشتیم؟ فرق نمی‌كند چه مرد نسبت به زن، چه زن نسبت به مرد، تفاوتی نمی‌كند. بالاخره آن هم یك دورانی بود.

 البته همان‌طوری كه بنده بارها عرض كردم ما مثال می‌زنیم امّا نظر بزرگان، نظر اولیاء، نظر شرع بر هرچه بیشتر بر محبّت بیشتر است امّا این قضایا بسیاری شرح داده شده دیگر نیاز نیست.

 علی‌كل‌حال این قضیه ممكن است برای خیلی‌ها اتّفاق بیفتد كه آن توقّعات به صورت دیگری درمی‌آید، آن افكار به صورت دیگری درمی‌آید، آن تمنیات و خواست‌ها به صورت دیگری درمی‌آید. یك مرتبه انسان می‌بیند عجب، همه خواب و خیال بود، همه خواب و خیال بود. آن مطالبی كه در آن‌موقع مطرح می‌شد نه تنها الآن خبری از او نیست بلكه مطالبی در مقابل دارد مطرح می‌شود. مسائل دیگری دارد مطرح می‌شود. انسان یك مرتبه می‌بیند زیر پایش خالی شد. پس چی شد؟ پس ما چه فكر می‌كردیم؟ چطور شد؟ این هم می‌شود یك ضربه، این هم می‌شود یك مصیبت؛ یعنی انسان احساس كند آن تعلّقاتی كه نفس با آن تعلّقات این بنا را نهاده بود، این بنای زندگی و زیست را در این دنیا نهاده بود یك مرتبه همه اینها خراب شد دو نفرند، باهم هستند امّا باهم نیستند، فقط یك ارتباطی وجود دارد همین! فقط یك نوع محرمیتی و یك نوع شناختی همین! دیگر آن تعلّقات نیست. این هم كه نشد، حالا می‌رویم سراغ فرزندانمان إن‌شاءاللَه اینها بزرگ می‌شوند چه می‌شوند!

 البته اینهایی كه خدمتتان عرض می‌كنم یك وقت تصوّر نشود كه باید حتماً اینها انجام بگیرد، نه! خدمتتان عرض كنم كه خدای متعال از ما نسبت به مسائل خیلی عالم‌تر و خیلی داناتر است و خیلی از این مطالب در پرونده دارد خیلی! ما هیچ نگران خودمان نباشیم از این قضیه خیالمان جمع باشد او خیلی در پرونده‌اش است. یكی می‌رود كنار یكی دیگر را می‌آورد. كسی كه اصلًا تصوّر نمی‌شد یك مرتبه می‌بینید پرونده باز شد. این از كجا دیگر آمد؟ می‌گوییم إن‌شاءاللَه این هم به خیر باشد. مدّتی می‌گذرد حالا اگر كسی نشنود فعلًا الحمدلله مسائل خوب است! تا این را می‌گوییم دوباره یك پرونده شروع به باز شدن می‌كند! علی‌كل‌حال مطلب همین است.

 این مسئله خیلی باید مورد توجّه قرار بگیرد: انسان در این مسائلی كه برای او پیش می‌آید تا به این نقطه نرسد كه در عین عمل به تكالیف و در عین رعایت ظرافت‌ها در ارتباط با دیگران، با زن و فرزند با افراد عائله با رفیق و دوست با صدیق، با رفیق آقا! دیگر از رفیق بالاتر! رفیق! رفیق سلوكی، رفیقی كه مدّت‌ها با انسان بوده و اشتراك در مسیر دارد یك مرتبه انسان می‌بیند انگارنه‌انگار سابقه آشنایی اصلًا وجود داشته، بیست سال باهم بودند، می‌رود كه می‌رود! و همه آن مطالب و مسائل و همه آن تعابیر عبارات محبّت آمیز، كلمات جذّاب و كلمات شیرین تبدیل می‌شود به عبارات و كلماتی كه هر كدامش مانند یك سهم و یك تیر بر قلب انسان‌

 می‌نشیند همان‌ها! سر چی؟ سر هیچ و پوچ، سر هیچ و پوچ! انسان می‌گوید: عجب، این هم از رفیقش. دیگر كی ماند؟ خدا می‌گوید: حالا بیا سراغ من. به برادرت اعتماد كردی گذاشت رفت! به زنت اعتماد كردی گذاشت رفت! به فرزندت اعتماد كردی گذاشت رفت، به پدرت، به مادرت اعتماد كردی آن‌طور شد. به همسایه‌ات اعتماد كردی آن‌طور شد. به شریكت اعتماد كردی آن‌طور شد. دیگر گفتی این رفیق سلوكی اقلًا برای ما می‌ماند به او هم اعتماد كردی آن هم این‌طور شد. دیگر خود انسان می‌ماند تنها! تازه متوجّه می‌شود كه نه، آنچه را كه فرمودند درست است. درست است كه گفتند كه:

تنها تویی تنها تویی در گوشه تنهایی‌ام‌ \*\*\* تنها تو می‌خواهی مرا با این همه رسوائیم‌

 فقط و فقط باید او بماند. این مصیبت و این مصائب ناگوار می‌آید و این مطلب را ایجاد می‌كند و این هم آسان به‌دست نمی‌آیدها! انسان ناراحت می‌شود، بالا و پایین می‌كند، جلزوولز می‌كند، هزار خواب آشفته می‌بیند، با هزار كس صحبت می‌كند، این مطالب همه در درون خود ... امّا باید مواظب باشد كه این كارهایی كه دارد انجام می‌گیرد چه تأثیراتی دارد در او به‌وجود می‌آورد و چه اثراتی دارد در او ایجاد می‌كند. این محبّت خداست ها! محبّت الهی وقتی كه شامل حال انسان بشود این‌گونه خواهد شد.

 پس بنابراین كاری كه باید انسان انجام بدهد این است كه در راستایی كه باید دقیقاً عمل به تكالیف كند و به همان كیفیتی كه دستور است. چون اگر انجام ندهد كارش ناقص می‌ماند. یعنی در عین اینكه این مطالب را می‌بیند باید به وظیفه و تكلیف خود عمل كند. در عین اینكه این ناگواری‌ها را می‌بیند باید از آن مسیر تخطی نكند. برای خیلی از افراد خیلی اتّفاق می‌افتد: حالا كه این‌طور است پس ما هم برویم دنبال كار خودمان! حالا كه این‌طور است پس ما هم به آن نحوه عمل كنیم، حالا كه این‌طور است ... نه نه نه. این نمی‌گذارد این اثر درست و صحیح واقع بشود.

 اثری كه راه متقن توحید و مسیر صحیح اولیاء الهی در نفس انسان باقی می‌گذارد این است كه در عین اینكه این علائق قطع می‌شود انسان طابق‌النعل‌بالنعل به تكلیف، به وظیفه نسبت به زن و بچّه، نسبت به شریك، نسبت به رحم، نسبت به رفیق، نسبت به افراد، نسبت به آنچه كه حول‌وحوش او هستند و نسبت به خود، تمام اینها را موبه‌مو انجام بدهد و رعایت كند تا اینكه حتّی كسی متوجّه نشود كه در نفس و در دل او چه می‌گذرد! این مسئله، مسئله دقیق و بسیار ظریف است.

 من خیال می‌كنم شاید رفقا خسته شده باشند و اگر هم خسته نشدند من خسته شدم. إن‌شاءاللَه با توجّه به دقّتی كه نسبت به این قضیه وجود دارد احساس می‌كنم كه در جلسه آینده كه ما این مطلب را ختم می‌كنیم إن‌شاءاللَه راجع به هماهنگی و همگونی بین این دو طریق: اتّجاه به سوی حق و توجّه به ظاهر و توجّه به عالم تكالیف كه بزنگاه تربیت اولیاء خداست صحبت خواهد شد.

 إن‌شاءاللَه امیدواریم كه خدای متعال آنچه را كه برای ما مقدّر می‌كند او را در مسیر تكامل ما و قطع تعلّقات ما و توجّه خاص به سوی خودش قرار بدهد.

 اللَهم صل علی محمد و آل محمد

1. روح مجرّد، ص ٥٣ پاورقى:

... يكسال مانده به آخر عمر شريفشان براى مدّت يك ماه به طهران آمدند و به حقير فرمودند تا برايشان از دكتر اردشير نهاوندى كه متخصّص قلب بود وقت گرفتم ... [↑](#footnote-ref-1)
2. الدروس الشرعية، ج ١، ص ٤٤. [↑](#footnote-ref-2)